



هما طرزی

شاعره ، طراح و نگار گر

خانم هما طرزی از خانواده شهیر و با معرفت طرزی بوده ، با میراث فرهنگی که از بزرگان فامیل چون زنده یاد غلام محمد خان طرزی ، زنده یاد محمود خان طرزی و پدر بزرگوارش زنده یاد محمد صدیق خان طرزی به ارث برده است ، انسان چند بعدی می باشد .هما نواده طرزی بزرگ غلام محمد خان شاعر بزرگ قرن ۱۹ افغانستان است که دیوان اشعار آن بزرگوار در این اواخر توسط نواده اش دکتورننگیالی طرزی دیپلمات فهیم افغانستان ، در کشور ایران تجدید چاپ شده و به کتاب خانه های افغانستان اهدا گردیده است .

هما طرزی در هفتم جنوری ۱۹۵۱ در شهر کابل چشم به جهان گشوده و بعد از پایان دوره دانشگاهی در دانشگاه کابل و اخذ دیپلم در رشته علوم تربیتی ، جهت ادامه تحصیلات و اخذ دکترای ادبیات فارسی در دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت ، ولی به علت وقوع انقلاب اسلامی در ایران تحصیلاتش نا تمام مانده

و مجبور به ترک آن کشور گردید. و به کشور آمریکا کوچ نمود، زیرا به وجود آمدن رژیم کمونیستی در کشورش مانع رفتن او به زادگاه اش افغانستان بود. او در باره سروده هایش می گوید که در عصر کوچ های پی در پی متاسفانه از اشعار قدیمی اش تعداد زیادی در دست نیست و آنچه موجود به همت والای عده ی از دوستان از نشریات مختلف جمع آوری شده است، که برخی از آنها در (میلاد نسترن ها) گنجانیده شده است.

کتاب اشعار هما به (نام میلاد نسترن ها) تازگی ها با قطع زیبا و در ۲۹۱ صفحه در آمریکا به چاپ رسیده است.

او از اوان جوانی شعر می سرود که اشعارش بین سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۵ به طور مرتب در نشریات معتبر افغانستان چون:

مجله پشتون ژغ (صدای افغان)، مجله میرمن (بانو)، مجله ژوندن (زندگی)، مجله اردو (ارتش) و روزنامه پر تیراژ کاروان بطور مرتب به چاپ رسیده است.

همچنان همزمان آثار او در مجلات معتبر ایران، سخن، یغما و اطلاعات هفتگی به چاپ میرسید. شعر مرگ مادر او در سال ۱۹۷۰ برنده جایزه اول ادبی در دانشگاه کابل گردید که تا کنون بار ها به چاپ رسیده است.

در اشعارش از درد و هجر وطن و ویرانی هایش می گوید، از بی خانمانی هایش و ظلم های بیجایی که مردمش را گریبان گیر کرده سخن می زند، عشق او به زادگاهش در تمامی صفحات کتابش هویداست.

و اما بعد دیگر این بانوی فرهیخته ی افغان هنر طراحی اوست:

بعد از مهاجرت به شهر نیویورک اندوخته های ادبی اش را کنار گذاشت و به هنر دیگرش پرداخت.

از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۲ به این هنر ادامه داد تا:

در سال ۱۹۹۲ تا سال ۱۹۹۹ در شرکت Bergdorf Goodman به عنوان مدیر اصلاح و تعمیر لباس ایفای وظیفه نمود.

در سال ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۸ در شرکت طراح معروف ایتالیایی Giorgio Armani به عنوان رئیس

اصلاح و تعمیرلباس در سرتا سر آمریکا مشغول کار بود .
از سال ۲۰۰۸ تا کنون در شرکت Lord & Taylor به عنوان رئیس اصلاح و تعمیر لباس در سر تا سر آمریکا به وظیفه اش ادامه می دهد .

جهت آشنایی بیشتر به تار نمای او مراجعه فرمائید www.homatarzi.com

مرگ مادر

فغان که مرگ تو روز خوشم سیه کرده ست
گل جوانی من پر پر و تبه کرده ست
خراب گشت و بهم ریخت کاخ امیدم
که غم به کلبه ی دل همچو سیل ره کرده ست

چه گویمت که ز مرگ تو بر سرم چه گذشت؟
ببین، که دخترت اکنون اسیر ماتم شد
ز آه سینه ی پرسوز، شام شد سحرم
که درد و زخم دلم بی دوا ، مرهم شد

چه بود مادر من ؟ رونق جوانی من
نوازش و سخنش، عشق و کامرانی من
عتاب او شرر خارهای بلهوسی
نگاه او گل باغ غم نهانی من

ولی گذشت دریغ، و پر ز اشک گذشت

براه تیره ی غم چشم انتظار مرا
ز مرگ خویش شکست او پر "هما"یش را
به باد حادثه بسپرد اختیار مرا
کابل ، ۱۰ اپریل ، ۱۹۶۹

رقص امید

آن لاله ی سیاه
که در دشت زندگی
با اشک‌های تلخ خدایان آرزو
از خاک سر کشید.
چندی به کنج دشت
سر زیر پر کشید
چون طایر پریده ز یاد خدای خویش.
گاهی میان دشت
دشت سفید و زرد و سیاه و فراغ چشم،
یا چشم‌های گرسنه ی مردم خدا،
یا مردمان چشم خدا یان گرسنه،
چشم سیاه و سرخ،
یا آبی و بنفش،
گاه سبز تیره رنگ،
گاهی کبود و تنگ و-

به سان دل خدا

لغزید و خفت

سر خوش و شوریده تا بگفت :

اینم برای نام ، آنم برای ننگ،

مانند یک اسیر

آهسته کرد نغمه ی هستی خود بلند

گاه با صفا و مهر،

گاه با ستیز و جنگ و یاهای و هوی چند.

اکنون به پاس اشک خدا یان آرزو،

یا آن خدای تازه که از پشت کوه ها،

با صولتی عظیم،

چون شعر، بر دمید:

رقص امید خویش-

با آهنگ و رنگ پیش

تکرار می کند.

آن لاله سیاه

که در دشت چشم ها،

با اشک های گرم خدا یان آرزو

از خاک سینه ها

با درد سر کشید.

کابل ، ۶ اپریل ۱۹۷۱

تولد من

۱۷ جدی!

عقربه ساعت را کشیدم به عقب ،

دیروزها را مرور کردم،

امروزها را به آغوش کشیدم،

و به فرداها خوش آمد گفتم.

و در گذشته‌های خیلی دور...

که ساقه خشک وجود،

مملو از غنچه‌های نورسته بود...

و دستان تو بر صفحه ی کاغذ ،

غنچه‌های عشق را در من شکوفا نمود...

سادگی عشق-

دیوارهای سرد تنم را به آتش کشید.

و جهش خون را در رگ‌هایم احساس کردم.

بهار (۱۳۴۸)...

که طعم عشق را برای اولین بار-

مزه کردم...

آن روز تولد من بود در سرزمین عشق ...

نیویورک ۷ جنوری ۲۰۱۰

سرزمین من

من از سر زمین بودا و زرتشتم

از بامیان و بلخ...

شکوه عشق را در بودا دیده ام

و جلوه ای خاص عبادت را...

و در عبادت گاه رهروان بامیان صداقت را نظاره کرده ام

و در آتشکده ی نوبهار بلخ-

غسل آتش گرفته ام

و عظمت ایمان را تکرار کرده ام

من از سرزمین جلال آبادم

که جلال الدین اکبر آنرا بر تابستان های سوزان هند ترجیح میداد

من در میان بهار نارنج ها

و گل های نرگس و شب بو ی آن دیار

سخن امید را شنیده ام

من از سرزمین کابل ام

که در پیچ و خم های کوه هایش-

بابر شاه

باغ بابر را بنا کرده

و هند را با کابل آشتی داده

به آن عشق ورزید
و در دامن آن به خواب ابدی سر نهاد

من از سرزمین مزار شریفم
که مولای متقیان در آن سالار است
و کبوترهای سفید بال معبدش
بر دشت‌های پر از لاله و شقایق
به زیارت گران خوش آمد می‌گویند

من از سرزمین غزنی ام
که محمود غزنوی
در عشق شعر -
پاداش شاعرانش
فقط جواهر بود و بس...

من از سر زمین قندهارم
که جایگاه سرداران دلاور
سرداران سخا و تمند
والا گهران پیشین
و جایگاه خرقه مبارک محمد

من از سرزمین هراتم

که تیموریان...

بهزاد ها...

گوهر شادها ...

با یقرا ها...

ارمغانش بوده

من از سرزمین

کشمکش ها و جنگ های بیهوده ام

که اسکندر ها

رومی ها

چنگیز ها

انگلیس ها

روس ها

و طالبان!!!

وای بر من...

بر حریمم بارها تجاوز شد

بکارت هستی ام را ربودند

هر چه در توشه داشتم

غارت غارت گران شد

ولی آنچه باقی است
قلب من است
قلبی که فقط مال من است
و هیچ غارت گری بدان دست نیافته
بله قلب من !
قلب یک زنی آزاده افغان...
که با تمام آزاده گی-
هیچ وقت نمیتواند-
دردهای پی در پی
و ظلم‌های ظالمانه ی ظالمان را -
فراموش کند

لوس آنجلس ۶ سپتامبر ۲۰۰۴

چشمان

آنچه تا امروز به تو نگفته ام
همه را در چشمانم نوشته ام
پرده غربت پلک ها را کنار بزن
و قصه واقعیت هایم را
در سیاهی چشمانم بخوان
نیویورک ۳۱ اکتبر ۲۰۱۰

وطن، ای سر زمین

ای که از هر چه سر سبز تر است سبزه‌ها یت،
و ای که از هر چه خاکستری تر است کوه‌ها یت،
و نیلگون آسمانت که به رنگ عشق است...
و زمینت پر بار تر از سینه‌های پر شیر زن بار دار!
درخت وجودم در زمین تو کاشته شد...
حیف از آن که ثمر در دیار غیر دهد

ای سر زمین همیشگی!

از عطر نمناک کوچه‌هایت هنوز مستم
و خیال باد و غبار پر درد غروب‌هایت هنوز هم-
موهای پر موجم را به بازی می‌گیرد
باشد که ترا روزی با چشم سر بینم،
چون با چشم دل همیشه در کنار منی

نیویورک ۱ جنوری ۲۰۰۱

تهیه کننده امام عبادی

از کشور هالند ۲۰۱۲